



نگاهی به ظرایف کار خیر که می‌تواند نیکی را ریشه‌دار کند یا بخشکاند

# صدقه صادقانه یا بخشش طلبکارانه؟!

■ محمد مهر

چندی پیش در مجموعه‌ای به نام «داستان‌های مدیر یتی» به این داستان کوتاه پر خوردم: «هنگام غروب، پادشاه از شکارگاه به سوی ارگ و قصر خود روانه می‌شد؛ در راه پیر مردی را دید که بار سنگینی از هیزم بر پشت حمل می‌کند. لنگ‌لنگان قدم برمی‌داشت و نفس نفس می‌زد. پادشاه به پیر مرد نزدیک شد و گفت: مرد ک مگر تو گاری نداری که بار به این سنگینی می‌بری، هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند، گاری برای بار بردن و سلطان برای فرمان دادن و رعیت برای فرمان بردن. پیر مرد خنده‌ای کرد و گفت: اعلیحضرتا! اینگونه هم که فکر می‌کنی فرمان در دست تونیست، به آن طرف جاده نگاه کن، چه می‌بینی؟

پادشاه: پیر مردی که بار هیزم بر گاری دارد و به سوی شهر روانه

■ آنچه به من فرمان می‌راند خنده کودکان است

نکنه کلیدی دیگری در واپسین جملات داستانتک فوق وجود دارد و آن آخرین جمله پیر مرد است: «آنچه به من فرمان می‌راند خنده کودکان است.»

همه ما در زندگی وقتی دست به کاری می‌زنیم تحت

تأثیر فرمان‌هایی امتی نمی‌شود که آدم در بیرون دست به کاری بزند و آن کار ریشه و محرک درونی نداشته باشد.

پس طبیعی است که باید مراقبت کنیم و ببینیم چه چیزها، چه کسانی و چه حس و دریافت‌هایی بر ما فرمان می‌رانند تا دست به کار شویم و رخدادی را رقم بزنیم؟ ممکن است من فقط از بالادستی‌های خود فرمان ببرم و در برابر زردستی‌ها چنین حسی نداشته باشم، در آن صورت من صرفاً با زندگی خواهم کرد و ممکن است من من نگاهم به دیگران بسیار وسیع باشد تا جایی که خنده کودکی بر من فرمان براند، یعنی تصور اینکه به واسطه بخشش من بودکی خواهد خندید محرک رفتارهای بیرونی من باشد، در آن صورت چنین خواهد خشکید. دیگرگون خواهد بود. پس مهم است که خود را واریسی کنم و ببینم که حقیقتاً چه عوامل و مؤلفه‌هایی بر من فرمان می‌رانند.

■ خانواده‌هایی که به خاطر فرمان‌هایی قلی از هم پاشیده‌اند

این موضوع بسیار کلیدی و مهم است. چه بسا زندگی‌هایی از هم پاشیده و خانواده‌هایی از دست رفته است صرفاً به خاطر اینکه متلاً مرد آن خانواده یا خود نیندیشیده است که خنده کودک یا کودکان او بر تصمیماتش فرمان براند. یعنی یا خود حساب کند که من اینک مسئولیتی در برابر دیگران دارم و اگر به آن مسئولیت متعهد نیاشتم آن خنده‌ها خواهد خشکید. مثل این است کسی در بیرون گلدانی را می‌بیند، خوشش می‌آید و می‌آورد خانه، اما طولی نمی‌کشد گلدان را فراموش می‌کند چون دیگر آن گل بر آن مرد فرمان نمی‌راند، چیزهای دیگر و اشتغالانی از جنس دیگر برای آن مرد پیش آمده است، اما آیا گلدان منتظر خواهد نشست که آن اشتغالات رفع شود و غفلت مرد جایش را به بیداری دهد و در این فاصله گلدان به زندگی خود ادامه خواهد داد؟ ناه طبیعت قوانین خود را دارد و اگر از چیزی مراقبت نکنی آن چیز از دست خواهد رفت. فرض کنید مردی به همسرش خیانت می‌کند یا مثلاً لقمه شهباناک به سفره می‌آورد. اگر خنده‌های همسر یا فرزندان آن مرد بر آن مرد فرمان براند آیا او دست به چنین کاری خواهد زد؟ نکته کلیدی و مهمی است که آدم‌ها این عادت خوب را در خود بیورند و بار بیآورند که

## د

چندی پیش یکی از دوستان می‌گفت یکی را می‌شناسم که وقتی در جاده تصادفی می‌بیند صدقه قابل توجهی را همان جا کنار می‌گذارد و دور فرمان خود رویش می‌چرخاند، اما چند کیلومتری که از آن جادور می‌شود و آن احساس ترس در او فروکش می‌کند دوباره آن صدقه را می‌گذارد کنار بقیه پول هایش

# سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۸۴۷۱

سبک احسان



پیش‌فرض‌های غلط ما درباره صدقه دادن

## مشکل از صدقه نیست از ذهن بسته ماست

■ حسن فرامرزی

صبح قرار داد بسته، یک طرف قرارداد خودش بوده و طرف دیگر صدقه یا همان اسکناس هزار تومانی و طی این قرارداد طرفین متعهد شده‌اند که با پرداخت هزار تومان از جانب یکی، دیگری در آن روز از یک چالش عظیم یعنی فراخوانده شدن پای تخته جلوگیری کند. حالا طرف حساب که عبارت باشد از جناب صدقه، پول را گرفته و به تعهدات خود هم عمل نکرده است. آیا این دانش آموز حق ندارد

دو: احتمالاً برای شما هم اتفاق افتاده باشد. فرض کنید روزی که صدقه داده‌اید اتفاقی

برایتان می‌افتد. با خودتان می‌گویید من که صدقه داده بودم. منظورتان از صدقه، آن سکه ۵۰۰ تومانی است که صبح کنار گذاشته بودید پس چرا این اتفاق برای من افتاد؟ در واقع شما انتظار داشتید که آن سکه ۵۰۰ تومانی شما را از همه آفت‌ها و رخداد‌های بد نگه دارد اما وقتی این پیش‌فرض غلطی در می‌آید به هم می‌ریزد و به همه چیز شک می‌کنید. منظور من این نیست که شما حتماً باید به جای سکه ۵۰۰ تومانی، یک تراول ۵۰ هزار تومانی را کنار می‌گذاشتید تا از آفت‌ها و اتفاقات و بلا‌ها دور بمانید. نه! منظور این نیست. منظور این است که ممکن است نگاه من و شما درباره صدقه یک نگاه خیلی بسته‌ای باشد.

سه: اول از همه اجازه بدهید این بیت زیبا را یادآور شویم. مولانا به نقل از پیامبر (ص) می‌گوید: «گفت پیغمبر به آواز بلند/ یا تو کای درس‌هایم را بخوانم و به مسئولیت خودم در زانوی اشتر ببند.» فرض کنید کسی پیش

## د

اگر صدقه را در همان مفهوم قرآنی که کار خیر و نیک است در همه ساحت‌های آن در نظر بگیریم آن جاده و آن رانندگی با صدقه‌های ما ساخته می‌شود یا نمی‌شود، یعنی من راننده اگر در دست رانندگی کنم صدقه داده‌ام و آن پیمانکار اگر راه را درست بسازد صدقه داده است

پيامبر(ص) می‌آید و می‌گوید من به خدا توکل کرده بودم و شترهایم را فی‌المان الله رها کرده بودم و حالا شتران من گم شده‌اند. پس این امان‌الله کو؟ اگر امان‌الله وجود دارد پس چرا شترهایم گم شده‌اند و پیامبر(ص) می‌گوید تو کار خودت را نباید رها کنسی یعنی زانوی شترهایت را باید ببندسی و کاری که عقل و منطق به تو گوشزد می‌کند انجام دهی. حالا به این فکر کنید که بسیاری از ما مثل همان مرد عرب عمل می‌کنیم که کار خود را رها می‌کند و تصور می‌کنیم همین که یک سکه ۵۰۰ تومانی را صبح کنار گذاشیم آن روز نباید هیچ ناگواری‌ای به من برسد.

چهار: فرض کنید یک دانش‌آموز صبح می‌خواهد برود مدرسه چون دیشب درس خود را نخوانده هزار تومان صدقه بدهد و برود مدرسه اما معلم او را از پای تخته فراخواند و او در دل از صدقه چرکین شود، به خاطر اینکه این صدقه نتوانسته او را از ناگواری‌ای نجات دهد، اما این‌س معادله‌های کوچک ربطی به صدقه حقیقی ندارد. همه اینها در ذهن دانش‌آموزی با ساز و کارهای بسته شکل می‌گیرد، یعنی کسی که از بیرون و از بالا به این اتفاقات نگاه می‌کند شاید از کار این دانش‌آموز خنده‌اش بگیرد اما مسئله برای او جدی است چون او اول

## د

مشکل از صدقه نیست، چالش اصلی از ذهن کوچک و معادلات بسته و خنده‌دار من است که باعث می‌شود از پیش‌فرض‌هایی غلط به نتایجی اشتباه برسیم. آن تلاشی که من صورت می‌دهم صدقه حقیقی است

## د

نکنه مهم دیگر تصویر ذهنی‌ای است که ما از صدقه داریم. به میزان نیکی‌ای که در قلب شما جوانه می‌زند و به میزان تعالی آن فرمانی که بر تصمیمات شما فرود می‌آید تصویر شما هم از صدقه توسعه می‌یابد

تکرار کرد: «بارسنگین هیزم، با صدای خنده کودکان آن مرد، چون کاه بر من سبک می‌شود، آنچه به من فرمان می‌راند خنده کودکان است.»
دنیای شگفتی نیست دنیای انسان؟ آدمی که بار خودش را سنگین می‌کند اما آن حس درونی و شادی و بهجتی که در اعماق قلبش حس می‌کند باعث می‌شود او این بار را نزد خود سبک بباید و زونی را در خود حس نکند و بالعکس آدمی که ممکن است ظاهراً بار خود را سبک کند اما در اعماق قلب خود سنگینی‌هایی را حس کند که او را در درون به سمت ویرانی ببرد، یعنی آدم‌هایی را ببینیم که ظاهراً زیر وزن بارهای زمانه قد خمیده‌اند اما در واقع بر بالای خط فقر، اما در واقع روحشان زیر فشارهای فلج‌کننده خمیده شده است.

■ کسی که از ترس صدقه می‌دهد و دوباره صدقه‌اش را در جیب می‌گذارد

نکنه کلیدی و مهم دیگر این است که دقت کنیم وقتی کار خوبی می‌کنیم محرک ما در آن کار خوب چه بوده است؟ جنسی آن محرک به کار ما می‌تواند ارزش بیشتری بدهد یا نه، آن را از ارزش بیندازد. چندی پیش یکی از دوستان می‌گفت یکی را می‌شناسم که وقتی در جاده تصادفی می‌بیند صدقه قابل توجهی را همان جا کنار می‌گذارد و دور فرمان خود رویش می‌چرخاند، اما چند کیلومتری که از آن جادور می‌شود و آن احساس ترس در او فروکش می‌کند دوباره آن صدقه را می‌گذارد کنار بقیه پول‌هایش.

آدم‌هایی را دیده‌ام که فقط در وقت هراس و ترس کار خوبی می‌کنند. یعنی آن مرد در آن لحظه‌ای که تصادفی می‌بیند صدقه قابل توجهی را همان جا کنار می‌گذارد و دور فرمان خود رویش می‌چرخاند، اما چند کیلومتری که از آن جادور می‌شود و آن احساس ترس در او فروکش می‌کند دوباره آن صدقه را می‌گذارد کنار بقیه پول‌هایش. آدم‌هایی را دیده‌ام که فقط در وقت هراس و ترس کار خوبی می‌کنند. یعنی آن مرد در آن لحظه‌ای که تصادفی می‌بیند و به خاطر می‌آورد که چقدر فاصله ما آدم‌ها با مرگ ناچیز و کم است –چون چند لحظه پیش همان جلودور را با سر نشانیش دیده بوده که سبقت گرفته‌اند و جلو رفته‌اند– بنابراین نتشهند که از اتاق عمل بیرون بیایند، یعنی پولی را برای نیازمندی کنار می‌گذارند، اما وقتی آن ترس در درونش کمرنگ می‌شود و دوباره به آن حال عادی –یعنی فراموشی مرگ– برمی‌گردد منصرف می‌شود و آن پول را به جیب خود برمی‌گرداند. البته ممکن است کسانی این طور متقلبه و مزوره هم رفتار نکنند، یعنی مثلاً وقتی می‌روند سفر، صدقه‌ای را کنار بگذارند یا وقتی سوار هواپیما می‌شوند یا وقتی منتظر بیمارشان در اتاق انتظار بیمارستان نشسته‌اند که از اتاق عمل بیرون بیایند، اما در همه اینها می‌بینم که محرک، بیم و هراس است که ما را وادار می‌کند دست به کار خیرسی برنیم، یعنی این ترس است که فرمان می‌راند، اما چقدر خوب خواهد بود ما صدقه‌هایمان را به وقت هراس نگذاریم و مثل آن پیرمردی که شادی محرک قلب او در صدقه دادن است، رفتار کنیم.

## د

آنچه قرآن دارد به ما گوشزد می‌کند این است که کار خیر خوب است اما مهم‌تر از کار خیر، نیت و پنداری است که پشت آن کار خیر وجود دارد. کسی نیت و پندار پشت کار شما را نمی‌بیند و به اندازه خود کار مرئی نیست. همه می‌بینند که مثلاً شما رفته‌اید و در جایی کار بزرگی انجام داده‌اید، آنچه مرئی و قابل مشاهده شده در تیررس نگاه آدم‌ها قرار دارد، اما آنچه در قلب شماست تعیین‌کننده است و به زودی ثمره اصلی خود را ظاهر خواهد کرد. به این معنا که اگر آن نیت‌الهی و خالص بوده باشد کار شما برکت پیدا خواهد کرد و مثل گیاهی که در سرزمین مساعد کاشته می‌شود به جوانه و برگ و بار خواهد نشست. اما اگر نیت شما خالص و الهی نباشد کار به منت و آزار و اذیت خواهد کشید. چه بسا آدم‌هایی که کار خیری را انجام داده‌اند اما در نهایت کار به دلخوری و جنجال کشیده شده است.

